

مصباح خشونت و استبداد دینی



محسن کدیور

۱۵ دی ۱۳۹۹

محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹) جمعه ۱۲ دی از دنیا رفت. وقایع این روزها با چنان سرعتی اتفاق می افتند که فرصت نمی شود به تک تک آنها پرداخت. در این مجال به اختصار تمام به خاطرات شخصی خود از این تازه درگذشته و اختصاصات سیاسی وی می پردازم.

من و مصباح

الف. مصباح یزدی شاگرد آقای طباطبایی در فلسفه بود. اوج تاملات فلسفی او در کتاب «تعلیقه علی نهاییه الحکمه» (۱۳۶۳) استادش قابل مشاهده است. من این درسها را به شکل غیرحضورى از او فراگرفته ام: نهاییه الحکمه (۱۳۶۳-۱۳۶۶)، برهان شفا (۱۳۷۱)، جلد هشتم اسفار (۱۳۷۱-۱۳۷۲) و الهیات شفا (۱۳۷۲-۱۳۷۳). این دو درس را هم حضورى در کلاس ایشان شرکت داشتم: اصول عقاید (نبوت و امامت) یا راهنماشناسی به عنوان درس جنبی الزامی کلام حوزه علمیه قم در سال تحصیلی ۱۳۶۷-۱۳۶۸، و درس فلسفه اخلاق در دوره کارشناسی ارشد الهیات و معارف اسلامی مرکز تربیت مدرس قم در نیمسال دوم تحصیلی ۱۳۶۹-۱۳۷۰.

آنچه از دروس فلسفه اسلامی ایشان به خاطر دارم بیان روشن، موجز، بی حشو و زوائد، و پاک و پاکیزه ایشان بود. در تقریر مسائل برهانی فلسفه خصوصا فلسفه مشاء توانا و از همگنانش مسلط تر بود. ای کاش در فلسفه ممحض می ماند و به غیر آن نمی پرداخت. از کتب وی آموزش فلسفه و معارف قرآن را نیز در همان زمان مطالعه کردم. مرحوم مصباح بیش از سه دهه بود که به دلیل فشارهایی که در دوران جوانی بر خود آورده بود، از بیماری گوارشی رنج می برد و امکان مطالعه و کتابت نداشت، لذا به سخنرانی و شفاهیات رو آورده بود.



ب. در دهه هفتاد در یک کارگاه پژوهشی با ایشان از نزدیک مواجه شدم. اولین گردهمایی علمی ولایت فقیه در مرکز تحقیقات علمی دبیرخانه مجلس خبرگان در قم در تاریخ ۷ تا ۹ بهمن ۱۳۷۳ به دعوت مرحوم ابراهیم امینی نایب رئیس خبرگان و مسئول دبیرخانه آن برگزار شد. مصباح یزدی سخنران نشست افتتاحیه این گردهمایی بود که از انتصاب الهی فقها به ولایت مطلقه بر مردم داد سخن داد. بعد از سخنرانی ایشان با اجازه مجری جلسه چند دقیقه در نقد اظهارات وی مشخصا در انتصابی بودن این مقام، امکان عملی آن و فقهای منتقد نظریه نصب صحبت کردم. اعضای هیئت رئیسه خبرگان (غیر از هاشمی رفسنجانی)، فقهای شورای نگهبان و اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در جلسه حاضر بودند. سخنان انتقادی من به مذاق خیلی از مستمعین خوش نیامد.

بعد از جلسه افتتاحیه، سه کمیسیون مبنای ولایت فقیه، اختیارات ولایت فقیه، و مرجعیت و رهبری با تمهیدات قبلی شروع به کار کرد. مسئول کمیسیون اول مرحوم عباسعلی عمید زنجانی، مسئول کمیسیون دوم مرحوم محمدتقی مصباح یزدی، و مسئول کمیسیون سوم غلامرضا مصباحی بود. مرا در کمیسیون نخست قرار داده بودند. بحث اصلی این کمیسیون مقایسه نظریه انتصاب و انتخاب در فقه و قانون اساسی بود. بحث کمیسیون

دوم حول ولایت مطلقه و قلمرو فرامرزی ولایت فقیه بود. در کمیسیون سوم رابطه مرجعیت و ولایت فقیه، تفکیک یا ادغام این دو و جواز یا عدم جواز تصرف در وجوه شرعیه توسط مراجع غیر رهبر مورد بحث قرار گرفت.

به گزارش دبیرخانه مجلس خبرگان کمیسیون اختیارات ولایت فقیه به ریاست مصباح یزدی ۹۰٪ محورهای تعیین شده را جامه عمل پوشانید! کمیسیون مرجعیت و رهبری ۷۰٪ و کمیسیون مبنای ولایت فقیه ۴۰٪. در این کمیسیون ابوالفضل شکوری و من بر اساس دروس استاد منتظری مبنای انتصاب را مورد انتقاد قرار دادیم و برخلاف دو کمیسیون دیگر، مدافعان تفکر رسمی در مجموع نتوانستند نظریه انتصاب را بر کرسی بنشانند. مهمترین مدافع نظریه انتصاب در این کمیسیون سید محسن خرازی بود. این کمیسیون در بهمن ۱۳۷۴ با دعوت از رؤسا و افراد شاخص دو کمیسیون دیگر به همراه منتخبی از اعضای کمیسیون مبنای ولایت فقیه در جلسات فشرده ای بحث را ادامه داد. این کمیسیون فرصت دیگری برای مباحثه رو در رو با مصباح یزدی بود. از آن دفت‌های فلسفی هیچ خبری در مباحث فقهی نبود. دقیقا به یاد دارم سید کاظم حسینی حائری از شاگردان سید محمد باقر صدر و از اساتید خارج اصول فقه اینجانب یک بار به مصباح یزدی اعتراض کرد: «آقا چرا بی مطالعه اظهار نظر می فرمائید؟!» دفاع سنگین ژنرال‌های نظام در دفاع از نظریه انتصاب در این کمیسیون هم به جایی نرسید. در دوره سوم این گردهمایی‌های علمی در سال ۱۳۷۵ دیگر مصباح یزدی شرکت نکرد!



ج. ارتباط من و مصباح در دوره اصلاحات وارد مرحله جدیدی شد. مصباح که در نشستهای دبیرخانه خبرگان از نزدیک با نقدهای من بر ولایت فقیه آشنا شده بود در نشست مشترک ائمه جمعه سراسر کشور، جامعه مدرسین و فضایی حوزه علمیه قم به شش توطئه در مورد تضعیف رهبری و خدشه در اصل ولایت فقیه اشاره کرد (روزنامه رسالت، ۷ خرداد ۱۳۷۷) وی در این نشست بدون ذکر نام من آرائم را نقد کرد. بعد از بازداشتم توسط دادسرای ویژه روحانیت و قبل از صدور حکم آن دادگاه غیرقانونی، مصباح یزدی مرا محکوم کرد (کیهان، ۲۹ فروردین ۱۳۷۸). بعد از سلسله سخنرانی های وی پیش از خطبه های نماز جمعه تهران در توجیه شرعی ترور و صدور جواز سر به نیست کردن افراد خارج از دادگاه به بهانه توهین به مقدسات یا تضعیف رهبری و نظام، من با ارسال پیامی از زندان اوین برای مناظره با مصباح یزدی اعلام آمادگی کردم (روزنامه خرداد، ۱ شهریور ۱۳۷۸). انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران هم برای میزبانی مناظره با مصباح یزدی اعلام آمادگی کرد (صبح امروز، ۲ شهریور ۱۳۷۸). واضح است که از مصباح پاسخی نیامد.

مدتی بعد روزنامه رسالت (۱۱ دی ۱۳۷۹) «ادبیات حماسی و سخنان شورمندان استاد مصباح و انقلاب‌ستیزی کدیور و همفکرانش» را با هم مقایسه کرد. بعد از آزادی از زندان من در سخنرانی «مبانی نظری استبداد دینی» در دانشگاه صنعتی شریف برای مناظره با آقایان مصباح یزدی و جوادی آملی اعلام آمادگی کردم (دوران امروز و آفتاب یزد، ۱۵ اسفند ۱۳۷۹). بازهم خبری بازنیامد. مصباح آن زمان شاخص ترین نظریه پرداز استبداد دینی و خشونت و ترور بنام اسلام شده بود، صریحا اعلام کردم «من به اسلام مصباح کافر» (نوروز، ایران، و همبستگی، ۱۱ مرداد ۱۳۸۰).

مصباح یزدی در سخنرانی قبل از خطبه های نماز جمعه تهران به سید محمد خاتمی رئیس جمهور و من حمله کرد (نوروز، ۳ شهریور ۱۳۸۰). برای بار سوم از مصباح یزدی درباره «دو قرائت از اسلام در ایران معاصر» دعوت به مناظره کردم (ایرنا، ۴ شهریور ۱۳۸۰؛ و روزنامه های ۵ شهریور ۱۳۸۰). شاگردان مصباح یزدی به جای استادشان برای مناظره اعلام آمادگی کردند. (رسالت، فیضیه، و پرتو سخن، ۲۶ شهریور ۱۳۸۰) انجمن اسلامی

دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس به شاگردان مصباح یزدی پاسخ دادند: «شاگردان کدیور آماده مناظره با شما هستند» (نوروز، ۲۸ شهریور ۱۳۸۰). بالاخره مصباح یزدی از دنیا رفت و این مناظره هرگز انجام نشد. دیدار به

قیامت!



مختصات مصباح سیاسی

محمدتقی مصباح یزدی مختصات منحصر به فردی داشت که به اختصار اشاره می‌کنم:

یک. صراحت لهجه داشت و آنچه را حق می‌دانست پنهان نمی‌کرد. او به حق مردم در تعیین سرنوشتشان باور نداشت و انتخابات، جمهوریت و دموکراسی را یکسره باطل می‌دانست. به نظر من تبیین وی از نظریه سیاسی آقای خمینی (ولایت انتصابی مطلقه فقیه) کاملاً صائب بود، در مقابل قرائت دموکراتیک از این نظریه از سوی اصلاح طلبان و مدافعان فقه سیاسی دموکراتیک را خوانش مالایرضی صاحبه می‌دانم. بر همین اساس معتقد بود نظریه سیاسی اسلام و آقای خمینی «حکومت اسلامی» (حکومت تمام عیار ولایی) است نه «جمهوری اسلامی».

لذا باید جامعه را به سوی حذف جمهوریت و استقرار حکومت اسلامی پیش ببریم. اگر محمد مؤمن قمی و محمد یزدی مهمترین مدافع نظریه رسمی از زاویه فقه بودند، مصباح یزدی مهمترین مدافع این نظریه از زاویه فلسفه بود.

دو. مصباح یزدی اهل کادرسازی برای نظام بود. تنها کسانی که در کادر سازی با او قابل مقایسه هستند محمد بهشتی (موسس حزب جمهوری اسلامی) و محمد رضا مهدوی کنی (جامعه‌الصادق) است. مصباح با موسسه در راه حق و بنیاد فرهنگی باقر العلوم آغاز کرد و «موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی» وی تاسیس شده در سال ۱۳۷۴ با ردیف بودجه دولتی یکی از بزرگترین مدارس کادرسازی برای ولایت فقیه و حکومت اسلامی است. بسیاری از روحانیون حکومتی تربیت شدگان همین موسسه هستند.



سه. مصباح یزدی در به کرسی نشاندن آنچه حق می دانست به کار گرفتن زور عریان و خشونت را مجاز می دانست. از تریبون عمومی جواز ترور توهین کنندگان به مقدسات و تضعیف کنندگان به نظام را بدون نیاز به حکم دادگاه صالح و دفاع متهم صادر کرد. ترورهای حلقه کرمان در سال ۱۳۸۰ در عمل به فتوای او صورت گرفت. گفته

می شود برخی قتل‌های زنجیره ای نیز عمل به فتوای او بوده است. به همین دلیل از او به نام تئوریسین خشونت و اسلام قساوت و از مهمترین منتقدان اسلام رحمانی یاد می کنند.

چهار. مصباح که در زمان رهبر شدن خامنه ای در سال ۱۳۶۸ او را مجتهد نمی دانست (بنگرید به مدارک بحث در کتاب [ابتدال مرجعیت شیعه](#)) از سال ۱۳۷۲ در صف اول حامیان رهبر جدید قرار گرفت و خامنه ای را «بزرگترین نعمت خدا» معرفی کرد و بلافاصله لقب «مطهری زمان» هم صله گرفت. به جرأت می توان گفت خامنه ای از هیچکس به اندازه مصباح یزدی تعریف نکرده است. مصباح یزدی معتمدترین نظریه پرداز استبداد دینی بود و تا آنجا پیش رفت که مدعی شد ما با درک محذورات مقام معظم باید منویات و ضمائر ایشان را درک و به آنها عمل کنیم. مصباح در این مورد گوی سبقت را از امثال مومن قمی و محمد یزدی ربود و پیش قراول توجیه گران حکومت اسلامی بود. علاوه بر آن مصباح اوج ارادت خود را به خامنه ای در پابوسی وی نشان داد، کاری که برای استادش آقای خمینی هم نکرده بود. مصباح در پابوسی مقام رهبری در جمهوری اسلامی منحصر به فرد است.

در سالی که گذشت خامنه ای محمد یزدی و مصباح یزدی دو یاور اصلی خود در حوزه علمیه قم را از دست داد. در تیر ۱۳۸۸ یادداشتی نوشتم [چرا علی تنهاست؟](#) الان با پاکسازی فیزیکی حضرت عزرائیل اکثر یاوران رهبری از صحنه حذف شده اند و به معنای دیگری علی تنهاست. در پایان نمی توانم تأسف عمیق خود را از این نکته پنهان کنم که چگونه مصباح یزدی فلسفه و علوم اسلامی را در پیش پای قدرت دنیوی قربانی کرد. فاعتبروا یا اولی الابصار.



kadivar.com

<https://kadivar.com/18429/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.